

## مقدمه

مسئله حاکمیت مغولان و تأثیرات ناگوار آنان بر فرهنگ و اخلاق ایرانیان به صورت کلی در آثار بزرگان علم و ادب نمود یافته است و آنها بارها در کتب و مقالاتشان از این موضوع سخن گفته اند. به همین دلیل تصمیم گرفته شد که در باره این مسئله پژوهش همه جانبه ای صورت پذیرد تا نتایج دقیق تری حاصل شود. با مراجعه به منابع ادبی مشخص شد که صرفاً از آن طریق نمی توان به مقصود رسید، لذا سعی شد که از همه ظرفیت های بین رشته ای بهره گرفته شود. اصولاً تحقیقاتی که بر پایه تلفیق رشته های مختلف باشد به مراتب فاضلانیه تر و نتایج آن به حقیقت نزدیک تر است؛ بنابراین تلاش بر همین مبنا قرار گرفت، بدین سان که با انتخاب مباحثی از "علوم اجتماعی" در حوزه امنیت و نظم و استفاده گسترده از "منابع ادبی" همان عهد و توجه به "تاریخ" مکتوب آن زمان و همچنین بهره گیری از تحلیل ها و تراوشات قلمی دانشمندان معاصر داخل و خارج که در کتب مختلف آنان تجلی یافته، سعی شد مسئله تأثیر گذاری انواع امنیت در حوزه اخلاق و رفتارها به نقد کشیده شود تا نتیجه واقعی تر، مطلوب تر و علمی تر باشد. نقش هر یک از علوم سه گانه فوق در این پژوهش چنان است که اگر یکی از آنان حذف شود موضوع رساله ابتر می ماند.

روشی که در جهت شناخت وضعیت عهد مغول برگزیده شده، بررسی اوضاع فردی، اجتماعی، فرهنگی، قضایی، اقتصادی، شغلی و امثال آن است و برای ورود به این مباحث بهتر آن است که دریابیم آیا این اوضاع به سامان بوده یا دچار اخلاق شده؛ به عبارت دیگر آیا امنیت لازم را داشته یا دچار تزلزل بوده است. به همین منظور بحث هایی همچون امنیت اجتماعی؛ امنیت اقتصادی، امنیت فرهنگی؛ امنیت فردی، امنیت قضایی، امنیت روانی، امنیت شغلی و احساس امنیت مورد واکاوی قرار گرفت زیرا اصولاً یکی از عوامل تأثیر گذار بر اخلاق و روحيات جوامع بشری مسئله امنیت و احساس امنیت و وجود نظم در عرصه اجتماعات انسانی است. مردمی که در زیر چتر نظم و امنیت زندگی می کنند مردمی متعادل تر و با اخلاق و آرامش بیشتر و از ناهنجاری ها و کجروی ها فاصله بیشتری دارند. برعکس مردمی که در اجتماعی نا امن و بی نظم زندگی می کنند همواره باید مراقب باشند تا هدف ستم و تعدی نباشند و در مسیر کجروی های هنجارشکنان قرار نگیرند لذا در این گونه اجتماعات تعادل روانی جامعه و آحاد آن بر هم می خورد.

سه بخش نخست این رساله یعنی تقریباً نیمه آن ، در حکم مقدمه ای برای ورود به دو بحث اصلی است که در قالب دو سؤال طرح شده است بدین صورت که ، در بخش اول گفتارهایی در خصوص امنیت ، تعاریف و ویژگی های آن مطرح می شود که با مباحث نظری امنیت که مرتبط با موضوع این نوشتار است بهتر آشنا شویم. بخش دوم و سوم اوضاع مغول قبل از تهاجم به ملل دیگر ، پیشینه ای از حملات مغول ؛ نحوه کشورگشایی های آنها (جهانگیری)، کشورداری آنها (جهاننداری)، ویژگی های ارتش مغول ، اخلاق رفتار و عقایدشان مورد بحث قرار می گیرد تا سیمایی کلی از تمدن بدوی آنها را به ما بنماید تا با مطالعه این بخش ها به شناخت کافی از آنان برسیم.

بخش چهارم در برگیرنده بررسی های عمیق درباره اوضاع اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی و ... است که با یاری از متون غنی ادبی و تاریخی همچون مرصاد العباد ، نفته المصدور ، تاریخ جهانگشا ، تاریخ و صاف ، مجمع الانساب ، تاریخ ادبیات دکتر صفا ، روضه خلد ، حبیب السیر و امثال آن ، تمامی انواع امنیت های پیش گفته را که در عهد مغول موضوعیت داشته به نقد کشیده و نتایج لازم را استنتاج کرده است . نکته قابل توجه این است اگر چنانچه ارثیه غنی ادبی ما نبود شاید هیچ گاه وضعیت دهه های متوالی حاکمیت مغول در ایران بدین خوبی شناخته نمی شد و رویه ها و رفتارها و عملکردهای مغولان آشکار نمی گشت . از سوی دیگر ، بسیاری از نظرات مورخان غربی که در آثار آنها به صورت مکرر آمده ، برگرفته از همین منابع ادبی و تاریخی ماست که این امر بیش از پیش برارزش اینگونه آثار می افزاید .

در بخش پنجم که منبع اصلی آن نظم و نثر گویندگان ادب فارسی در دو قرن هفتم و هشتم است با مرور بسیاری از دیوان های اشعار و آثار مثنوی آن ، تعدادی از آنها که نسبت به درج اوضاع اجتماعی آن عهد اقدام کرده بودند انتخاب شد تا از آنها که همچون آینه ای منعکس کننده اوضاع اخلاقی و رفتاری بود بهره برداری شود و نظرات نویسندگان این آثار به عنوان ناظران صادق جامعه به نقد کشیده شود این بخش نشانگر تعهد بخشی از گویندگان ادب فارسی در قبال جامعه خود بوده که گاهی بسیار بی پروا وضعیت عصر خود را به رشته تحریر در آورده اند .

مسئله تهاجم مغول چنان اهمیتی دارد که ساندرز معتقد است در صورت وقوع این رویداد در اروپا ، آن تحول بزرگ و فراگیر جهان غرب یعنی رنسانس ، شانس برای ظهور و بروز نداشت ؛ وی می نویسد :

«برتری فکری و علمی جهان قدیم (شرق) رفته رفته به اروپای غربی منتقل گردید ولی این انتقال فرهنگی را ، گذشته از تنزل نسبی جهان اسلام ، مقتضیات دیگر نیز پیش آورد. در وهله نخست غرب لاتین از بلای کشورگشایی مغول در امان ماند و این شانس بسیار خوبی بود که شاید هرگز ارزش واقعی آن شناخته نشد . موج هجوم مغول تا مرزهای آلمان و ایتالیا رسید و بعد پس زد . اگر فلورانس و رم نیز به سر نوشت کی یف و بغداد دچار می شدند مشکل می توان تصور کرد که رنسانس می توانست هرگز اتفاق افتاده باشد » (ساندرز<sup>۱</sup> ، ۱۳۷۲ : ۱۷۹) .

باآنکه مغولان به اخلاق بی اعتنا بودند و به گفته بارکهاوزن : «درنظر مغولان قواعد اخلاقی که از ماوراءالطبیعه نشأت می گرفت بی معنی بود . تنها فرق آنان با چهارپایان این بود که آنها می توانستند آگاهانه و به نحوی موثر از سلاحی که طبیعت در اختیارشان می گذاشت سود جویند» (بارکهاوزن<sup>۲</sup> ، ۱۳۴۶ : ۳۷) اما باید اذعان کرد افول اخلاقی ایرانیان از دوره های پیش، یعنی استیلای ترکمانان سلجوقی آغاز شده بود.

عباس عدالت در مقاله خود با استناد به پژوهش های ریچارد بولت<sup>۳</sup> ضمن اعلام آغاز افول تمدن ایران توسط ترکمانان سلجوقی ، در باره علت اصلی سرازیر شدن آنان به ایران چنین می نویسد : « از طرف دیگر بنا بر پژوهش های بولت تغییر شرایط اقلیمی و سرمای بزرگ ترکمانان غز را واداشت که برای یافتن چراگاه از آسیای مرکزی به نواحی گرمسیرتر ایران مهاجرت کنند . اینها پس از شکست دادن غزنویان و براندازی آل بویه، سرانجام حکومت سلجوقیان را در ایران مستقر کردند ... از طرف دیگر علی‌رغم ادامه برخی پیشرفت‌های چشمگیر علمی و فرهنگی به ویژه در نیمه اول حکومت سلجوقیان ، باید بگوییم که با تأثیر روز افزون قبایل ترک به تدریج روند افولی در این دوران پا گرفت که تضعیف تمدن طلایی ایران را رقم زد» (عدالت، ۱۳۸۹ : ۲۳۲) .

صادق زیبا کلام با اشاره به انحطاط در همه زمینه ها ، می نویسد : « افول یا انحطاطی که از اوایل قرن یازدهم با هجوم اولین دسته های قبایل آسیای مرکزی (سلجوقیان) به ایران آغاز گردید تا اواسط قرن سیزدهم به دست مغولان به اوج خود رسید و کامل شد ؛ افولی که نتیجه منطقی آن ، ایران قرن نوزدهم شد » (زیبا

---

۱-Sunders

۲-Barckhausen

۳-Bullet

کلام، ۱۳۸۶ : ۱۴۵ ) . لذا باید انصاف داد که مغولان علت اصلی سقوط اخلاق و رفتار نبوده‌اند؛ یعنی نمی‌توان همه کجرفتاری‌ها و هنجارشکنی‌های آن روزگار و پس از آن را بردوش آنان نهاد و عوامل دیگری را دخیل ندانست ؛ اما یکی از علت‌ها و نیز تا حدی تسهیل‌کننده این انحطاط بوده‌اند که در صورت عدم حمله سهمگین آنان ، یقیناً ایران به چنین مصیبتی مبتلا نمی‌شد.

## فصل اول

بخش اول : کلیات تحقیق

بخش دوم : تعاریف و اختصاصات درحوزه نظم و امنیت

## بخش اول: کلیات تحقیق

### بیان مسئله

تهاجم مغول در قرن هفتم و استمرار آن تا نزدیک به دو قرن، بر بسیاری از شئون سرزمین ما تأثیرات متفاوتی به جا گذاشت. آنگونه که داسون<sup>۱</sup> در کتابش نوشته «حکومت مغول عبارت بود از غلبه فساد» (راوندی ۱۳۸۲، ج ۶: ۱۱۹) این چیرگی و حکومتداری علاوه بر آثار خود بر زندگی مادی آحاد ایرانیان، آثار روانی و اخلاقی عمیق تری بر جای گذاشت. به گونه ای که بعضی صاحبان اندیشه تأثیرات معنوی و اخلاقی آن را بزرگتر از تأثیرات مادی آن می دانند و چرا چنین نباشد! در حالی که سراسر کتابهای موجود در گذشته و حال از ایلغار وحشیانه و آدمکشی ها تجاوزات و ویرانی ها آکنده است و همه تصویری وحشتناک از این تهاجم در ذهن خواننده پدید می آورند چرا باید از روح و روان میلیون ها انسان آزرده خاطر که تغلب و چیرگی بیگانگان در دهه های متوالی بر آنان بزرگترین اندوه و نگرانی و اضطراب آنان بود سخنی به میان نیاید؟ چرا باید از افول منش، اخلاق و رویه های انسانی آحاد جامعه غافل شد؟ اخلاقی که ریشه در اعتقادات الهی آنان و تمدن درخشان گذشته آنان داشته است؟ این رساله بر آن است که علل دگرگونی اخلاق، رویه ها و ارزش ها را در آن عهد به تصویر بکشد و اهمیت آنها را بازگو کند.

به گواهی دیدگاه صائب همه بزرگان و متفکران، قطعیت تأثیر گذاری حاکمیت مغولان بر تغییر رفتار و منش مردم ما به سمت افول ارزش ها خدشه ناپذیر است اما تحقیقی که بر پایه بنیان های علمی باشد و به صورت علمی، عوامل این دگرگونی و تغییر را به صورت خاصی مشخص و دسته بندی کند، صورت

---

۱- Dason

نگرفته است؛ لذا در این رساله با بهره‌گیری از شاخص‌های علوم اجتماعی و مرور انواع امنیت و نقش آنها در دگرگونی اخلاقی و رفتاری با استفاده از متون ادبی همان عهد - که تاریخ را نیز در بطن خود دارد - تلاش شده تا به این مهم دست یابیم و از سوی دیگر از منظر ادبیات و ادیبان آن دوران - که اولین و بهترین منعکس‌کننده این دگرگونی، بلکه انحطاط اخلاقی هستند - این موضوع واکاوی شده است تا زوایای آن بیشتر و مفصل‌تر شناسانده شود ضمن آنکه به تبیین ابزارهای حاکمیت بیگانه که مؤثر بر اخلاقیات بودند نیز می‌پردازیم.

و در یک کلام آنکه مسئله اصلی ما در این نوشتار "ابتدا" بررسی و تبیین بی‌نظمی و ناامنی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، قضایی و... است که تأثیرات آن بر افول اخلاق، رفتار و رویه‌های اجتماعی است تا از آن طریق اهمیت نظم و امنیت در جامعه مشخص شود، نظم و امنیتی که ارتباط مستقیم با همه بخش‌های جامعه دارد و هر گونه دگرگونی در آن مستقیماً بر تمامی سطوح اجتماع تأثیر می‌گذارد. و "دیگر" اهمیت حوزه ادبیات غنی ماست که با ورود در این حوزه می‌توان نظریات و برداشت‌های علمی و کاربردی جدیدی استخراج کرد. هدف ما آن است که با شناساندن وسعت بیکران ادبیات، نشان دهیم که راه تحقیق و پژوهش برای محققان باز است و می‌توان از این دریای بیکرانه به یافته‌های جدیدی رسید، یافته‌هایی که می‌تواند در حوزه عمل گره‌گشای مشکلات امروزی باشد.

### اهمیت و ضرورت تحقیق

در حوزه‌های علوم اجتماعی و علوم پلیسی امروزه به اثبات رسیده که امنیت و ثبات آن در ارتباط مستقیم با اخلاق و رفتار آحاد جامعه است؛ یعنی آنکه هر گونه تغییر مثبت یا منفی در امنیت و احساس امنیت می‌تواند بر اخلاق و رویه‌های فردی و جمعی اثر گذار باشد؛ به عنوان مثال در عصر حاضر بارها مشاهده شده که در کشورهای غربی که ادعای دموکراسی و برتری فرهنگی دارند پس از ایجاد ناامنی یا فراگیر شدن احساس ناامنی به یکباره خلق و خوی افراد دچار تغییر شده و به مغازه‌ها و مراکز مالی هجوم برده و اقدام به غارت دسته جمعی کرده‌اند. همین‌طور در سیل یا زلزله‌ها یورش عامه مردم به مراکز و فروشگاه‌های مواد غذایی و غیر آن، شدت گرفته به گونه‌ای که حتی قبح و زشتی این امر ضد فرهنگی در مقطع خاصی از بین رفته است.

تحقیق حاضر از این نظر ضروری و حائز اهمیت است که تاکنون با استفاده از منابع ادبی و غیر ادبی در خصوص تغییر رفتار بخشی از جامعه ما در قرون هفتم و هشتم و علل و عوامل و چگونگی آن ، تحقیق جامعی صورت نگرفته است.

از سوی دیگر به گفته بسیاری از اندیشمندان ، عصر مغول عصر تغییر و دگرگونی در اخلاق و رفتار بوده است زیرا شرایط جدیدی پدید آمد که با قبل از آن بسیار متفاوت بود لذا با تکیه بر متون ادبی و تاریخی شناسایی علت ها و تشریح اوضاعی که منجر به افول ارزش های اخلاقی و رفتاری اجتماع شد از اهمیت خاصی برخوردار است زیرا می تواند به عنوان الگویی باشد تا ما با استفاده از آن ، وضعیت امروز خود را بهبود بخشیم ؛ به عبارت دیگر ، اثبات ضعف انواع امنیت همچون امنیت اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی ، شغلی ، قضایی و مانند آن ، که منجر به تأثیرات خاص خود در حوزه منش و اخلاق اقشار مختلف مردم در آن روز شد ، می تواند امروز این پیام را برای ما و برای قانونگذاران ، دولتمردان و سیاستگذاران ما داشته باشد که در جهت ثبات فرهنگی و اخلاقی در تمامی عرصه های فوق ، قوی عمل کنند تا اخلاق و رویه های آحاد مردم ما از هر گونه تزلزل و نابسامانی در امان بماند .

اهمیت دیگر این تحقیق از آنجا ناشی می شود که آرا و اندیشه های شعرا و نویسندگان ادب فارسی در خصوص دگرگونی های اخلاقی و رفتاری که در جای جای سروده ها و نوشته های آنان مشاهده می شود خود بهترین مؤید افول ارزش های اخلاقی در جامعه آن عهد است . در اینجا است که ادبیات ما نقش خود را به عنوان قوی ترین منعکس کننده اوضاع اجتماعی و اخلاقی زمان به خوبی ایفا می کند تا آنجا که شاید اگر ادبیات نبود وضعیت اخلاقی و رفتاری آن دوران تا حدود بسیاری مبهم بود زیرا در آثار تاریخی آن عهد معمولاً به شرح واقعاتی مثل جنگ و پیروزی ، شکست و درگیری ها بین قدرتها پرداخته شده است و نوعاً نگاه کافی به اوضاع اجتماعی و اخلاقی یا رفتار های موجود در اجتماع وجود ندارد و اصولاً مردم دیده نشده اند . تنها در کتاب ارزشمند جامع التواریخ است که فقط در بخش پایانی آن نابسامانی های اجتماعی تا حدودی بیان شده است لذا بیان اندیشه های اجتماعی و منتقدانه گویندگانی همچون حافظ ، سعدی ، عبید زاکانی ، سیف فرغانی و اوحدی مراغه ای ، نقش بارز آنها را در بازتاب فرهنگ و اخلاق متأثر از اوضاع آشفته زمانه به خوبی به نمایش می گذارد .



با مرور نسبی آثار بزرگان و تحقیقات و مقالات موجود، تأثیر گذاری نامطلوب دوران حاکمیت مغول بر منش، اخلاق و رفتار مردم ایران، موضوعی است که به صورت اشاره‌وار در بعضی آثار آمده است. مرحوم ذبیح‌آبادی صفا، کتاب ارزشمند "تاریخ ادبیات ایران" جلد سوم را به اوضاع کلی قرون هفتم و هشتم اختصاص داده که تنها در بخش اوضاع اجتماعی در طی اوراق محدودی به تنزل فکری، عقلی و انحطاط اخلاقی اشاره می‌کند و علت اصلی را، شیوه حاکمیتی نامتعادل و به دور از تمدن و نابودی خاندان‌های اصیل و به قدرت رسیدن فرومایگان می‌داند: «مغولان با داشتن مقررات خاص ویاسای معروف و تشکیلات بیابانی خود بسیاری از مقررات و رسوم ممالک مفتوح را واژگون کردند و از میان بردند... واژگون شدن مبانی حیات اجتماعی در چنین حالی که معمولاً تقهقر از کمال به نقص و انحطاط است همراه با انواع معایب و مفسد است. وقتی مردم فرومایه از طبقات پست بدون هیچگونه تربیت و تضمینی، زمام امور را در دست گیرند طبعاً به همه مکارم پشت پا می‌زنند و همه رذایل را مباح می‌شمرند، رواج انواع مفسد از دروغ و تزویر و دزدی و ارتشا و بی‌اعتنایی به ملکات فاضله و نظایر این امور نتیجه جبری و قسری چنین وضعی است» (صفا، ۱۳۷۸، ج ۳/۱: ۸۰ - ۷۸).

او ثمره تهاجم مغول و از بین رفتن شهرهای بزرگ را که مراکز اصلی علوم و علما بود، سبب انحطاط عقلی و فکری می‌داند و می‌نویسد: «بدترین و خطرناک نتیجه و ثمر اوضاعی که با حمله مغول پیش آمد، انحطاط فکری و عقلی است... فقر عمومی و از میان رفتن بسیاری از آبادانی‌ها و کوچک شدن شهرها و بر هم خوردن مراکز تحقیق و تعلیم و تعلم و افتادن کار به دست وحشیانی که البته علم و هنر را ارجی نمی‌نهادند و بدان توجهی نداشتند مایه تنزل فکری و علمی ایرانیان گردید. این سقوط وحشت‌انگیز فکری و عقلی در آغاز دوره مغول نامحسوس و بعد از آن روز به روز محسوس‌تر و آشکارتر است، چنانکه چون به اواخر این دوره برسیم ابتدال فکری و عقلی را در نهایت قوت می‌بینیم» (همان: ۸۳).

ایران‌شناس معروف - ادوارد براون - در کتاب تاریخ ادبیاتش ضمن اشاره ای کوتاه می‌نویسد: «در نظر من میان تاریخ بین این حادثه هولناک (حمله مغول) و تاریخ روزگاران بعد از آن شکافی عظیم وجود

دارد. حمله مغول چنان انحطاطی در تمدن و علوم و ادبیات اسلامی پدید آورد که پس از آن هرگز به نحو کامل بر طرف نگردید « (براون، ۱۳۸۱: ۲۵).

مرحوم فروزانفر با اشاره به افول علم و اخلاق و ادبیات می گوید: « حمله مغول و زحمتی که به ایرانیان رسید در آغاز اثر آن چندان محسوس نبود زیرا تربیت یافتگان عصر خوارزمشاهی و سلجوقی هنوز باقی بودند و به ممالکی که از ترکناز مغول و رفتار وحشیانه آنها در امان بود پناه برده بودند، لکن اثر این رفتار زشت و بلیه بزرگ در قرن های بعد محسوس گردید چنانکه هنوز ایران پس از تمانی چندین قرن و مساعی دانشمندان، فضلا و امرای فضل پرور نه تنها به درجه اول نرسید بلکه نصف آنچه بود هنوز نیست » (فروزانفر، ۱۳۸۲: ۳۵۸).

مرتضی راوندی نیز در جلد ششم از تاریخ مفصل ده جلدی خود می نویسد: « با ایلغار مغول بار دیگر حدود و قیود نظامات اجتماعی و اقتصادی در ایران و دیگر ممالک آسیایی مورد حمله و تعرض شدید قرار گرفت و در اثر تجاوز و زورگویی قوم مغول و عمال و ایادی آنها بیش از پیش نظام نیمه جان اقتصادی و اجتماعی در این کشورها دستخوش تزلزل و انحطاط گردید و به همین نسبت اخلاقیات که رابطه ای ناگسستنی با شرایط و خصوصیات اقتصادی و اجتماعی هر قوم دارد به سرعت در سراشیبی فساد افتاد (راوندی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۱۱۸).

مرحوم محمد معین می نویسد: «از آغاز حمله مغول روز به روز از فضایل اخلاقی و آداب پسندیده اجتماعی و ملی کاسته و بر فساد اخلاق جامعه از هر جهت افزوده گشت» (معین، ۱۳۶۹: ۷۳).

ملک الشعراى بهار نیز در کتاب سبک شناسی از این انحطاط چنین می گوید: « به محض اینکه تأثیر قرن ششم در عصر ایلخانان بر طرف گردید و قرن هفتم از نیمه گذشت تأثیر تربیت مغول یعنی بی تربیتی، توحش، بی رحمی، بی عدالتی، جهل و ... در سطح اخلاق و احوال باقی ماندگان تیغ و دماغ دل سوختگان و دل مردگان افسرده و پژمرده ایرانی پدیدار گشت » (بهار، ۱۳۷۶: ۱۰۸۲).

نویسنده کتاب « دیباچه ای بر نظریه انحطاط ایران » از دریچه دیگری به قضیه انحطاط اخلاقی می نگرد. او با اعتقاد به نابودی روحیه حماسی آحاد جامعه به واسطه تحمل شکست بزرگ در برابر مغولان، اینچنین

می نویسد: « در دو سده میان چیرگی ترکان تا یورش مغولان ، از سویی ادب حماسی چنانکه هانری کربن توضیح داده است در نوشته های اهل باطن و به ویژه شیخ شهاب الدین سهروردی به " حماسه عرفانی " تبدیل شد و از سوی دیگر ، ایرانیان بیش از پیش بر اثر جنبه های ویرانگر بخش منحنی ادب فارسی و عرفان مبتذل ، گستره واقعیت را ترک کردند و به خیال اندیشی پناه بردند ، بدین سان در آستانه یورش مغولان نیروهای پایدار فرهنگی و نظامی ، یکسان به تحلیل رفته بود اما اگر سده ای پس از یورش مغولان ادب فارسی اندیشه ورز توانست بار دیگر احیا شود ولی چنین می نمود که اندیشه پایداری نظامی یکسره از افق ذهن ایرانی رخت بر بسته است . از یورش مغولان تا شکست ایران در جنگ های ایران و روس ، راهبرد بنیادین در جنگ های ایرانیان ، سیاست زمین های سوخته بود ، در این دوره طولانی پایداری نظامی ایرانیان جز در موارد استثنایی سامان درستی نداشت و اگر فرماندهی کاردان ظهور نمی کرد ، اصل بر شکست و هزیمت بود » (طباطبایی، ۱۳۸۲ : ۴۹۹) . در حقیقت او به زیبایی افول اخلاق حماسی و شجاعت در میان مردم ایران را برگرفته از شکست در برابر مغولان می داند که این نیز خود یکی از آثار نابهنجار اخلاقی غلبه ترکان مغول است.

کاظم علمداری نیز این گونه می نویسد: « به نظر می رسد که صدمات روحی و فرهنگی حمله مغول به ایران بیش از تخریب فیزیکی و خسارت های اقتصادی آن بود... در واقع قرون وسطای ایران از این مقطع آغاز گردید » (علمداری، ۱۳۸۸ : ۳۵۸).

تا اینجا همه موارد ذکر شده در بالا فقط به صورت ضمنی در لابه لای آثار نویسندگان آمده است ؛ اما تنها موردی که به صورت نسبتاً مشروح به تأثیرات روحی و روانی حمله مغول بر جامعه ما می پردازد و در حوزه چگونگی عقب ماندگی ایران و خاورمیانه تدوین شده ، مقاله دکتر عباس عدالت با عنوان « فرضیه فاجعه زدگی : تأثیر پایدار فاجعه مغول در تاریخ سیاسی ، اجتماعی و علمی ایران » است که معتقد است : « ایران و جوامع اسلامی به سبب این فاجعه در خاور میانه دچار آسیب دیدگی عمیق و ممتدی شده اند که آثار مخرب ماندگاری در سطوح سیاسی و اجتماعی ، رفتاری ، عقیدتی و فرهنگی داشته و از لحاظ تاریخی علت اصلی نابودی تمدن طلایی ایرانی - اسلامی بوده است » (عدالت ، ۱۳۸۹ : ۲۲۷) .

او با استناد به نوشته های تاریخی و سروده های برجای مانده در خصوص این موضوع چنین می نویسد :

« بنا به روایات مورخان و شعرای زمان پس از حملات مغول ما شاهد دوران بسیار تاریکی از سقوط پایه های اخلاقی در خانواده و اجتماع و رواج بیکران دروغگویی ، دورویی ، خیانت و منازعات خونین خانوادگی و اجتماعی از یک طرف و رشد بی حد و حصر بزهکاری ، روسپی گری ، زن بارگی ، غلام بارگی ، مرد بارگی ، و اعتیاد به مشروبات الکلی و مواد مخدر بوده ایم که همگی نتیجه از هم گسیختگی تاروپود اجتماعی ایران در فاجعه مغول محسوب می شود» (همان : ۲۳۸) .

او با طرح فرضیه فاجعه زدگی می گوید که این واقعه هائل سبب به وجود آمدن اختلالات ذهنی و شخصیتی در سطح وسیعی در بین مردم جامعه گردید که آثاری از رگه های آن از طریق رفتارهای ناهنجار خانوادگی ، اجتماعی و سیاسی از نسلی به نسل دیگر منتقل شد . از نظر وی این فرضیه عامل اساسی رکود علمی ، خردگرایی ، استیلائی تحجر فکری و افراط گرایی است .

او با مطرح کردن آسیب دیدگی های روحی- روانی که از دید روان شناسی امروزی با عنوان « اختلال روحی پس از حادثه » ، « اختلال پیچیده روحی پس از حادثه » ، « اختلال شخصیت مرزی » ، « اختلال شخصیت بدگمان » و « اختلال شخصیت اجتماعی » مطرح می شود معتقد است : « بنا به این فرضیه ، به دلیل عمق زیاد و مدت طولانی آسیب دیدگی ناشی از فاجعه مغول که شاید ده نسل پی در پی را تحت تأثیر قرار داده باشد ، شخصیت عمده اجتماعی ایرانیان در این دوران به طور اساسی آسیب دیده است ... بنا به فرضیه فاجعه زدگی ، آسیب دیدگی دوران مغول که در دایره های سیاسی ، اجتماعی و خانواده تسلسل تاریخی یافته ، بر رفتارها ، عادات ، و فرهنگ ایرانیان اثر ماندگار گذاشته است . اگرچه شدیدترین آثار روحی فاجعه مغول در طی قرن های متمادی تعدیل یافته ، علائم این فاجعه به صورت آثاری از رگه هایی از اختلالات شخصیت خود شیفته ، شخصیت مرزی ، شخصیت ضد اجتماعی و شخصیت بدگمان ، از قبیل ناامنی درونی ، بدگمانی ، عجز و مظلوم گرایی ، حساسیت شدید ، دوسونگری (سیاه یا سفید دیدن) ، خودشیفتگی ، بیش انگیزتگی ، پرخاش - جوایی و کینه ورزی در روان و رفتار اجتماعی مردم باقی مانده است . این ناهنجاری های روحی همواره در حیطه های مختلف سیاسی ، اجتماعی و خانوادگی حاکم و تشنج زا بوده ، پیوسته مسئله ای وخیم و بنیادی در

روابط فردی و جمعی و در فعالیت و همکاری اجتماعی به شمار می‌آمده و ریشه ناکامی های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، علمی، و فرهنگی کشور را تشکیل داده است» (همان : ۲۴۵).

ویژگی این مقاله محققانه در آن است که با استفاده از یافته های روان شناسی معاصر مسئله تأثیر پذیری اخلاقی ملت ما را به سبب شرایط ایجاد شده آن عهد به خوبی بیان کرده ؛ مسئله ای که نمی توان به راحتی از آن گذشت یا آن را نفی کرد .

نقطه مشترک همه آثار مذکور این است که به علل وزمینہ ها نپرداخته اند و به صورت کلی نتیجه گیری شده است و اینکه چه عواملی و چه شاخص هایی در دگرگونی اخلاقی مؤثر بوده اند یا چه بسترهایی منجر به افول اخلاقیات شده اند به خوبی تبیین و تشریح نشده است ، چیزی که ما در این رساله در پی انجام آن هستیم .

### روش تحقیق و جامعه آماری

روش تحقیق در این رساله به صورت تحلیل محتواست و روش تجزیه و تحلیل داده ها به صورت توصیفی است ، و از آنجا که شیوه گرد آوری اطلاعات به صورت اسنادی است ، جامعه آماری همان منابع کتابخانه ای است که کتب و دیوان های پنج تن از شاعران و نویسندگانی که اوضاع اجتماعی را در آثار خود منعکس کرده اند و کلیه کتب تاریخی آن عهد و کتب دوره معاصر را که در برگیرنده تحلیل های مربوط به تهاجم مغول است ، شامل می شود .

### سؤالات تحقیق

- ۱- نقش انواع نامنی ها در حوزه هایی همچون اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی ، قضایی ، شغلی و همانند آن در تأثیر گذاری بر اخلاق و رفتار های آحاد جامعه آن روز از منظر ادبیات چگونه بوده است ؟
- ۲- آیا ادبیات و ادیبان آن دوران توانسته اند از ابزارهای مهم انعکاس اخلاق و رفتار مردم باشد ؟

## بخش دوم : تعاریف و اختصاصات درحوزه نظم و امنیت

امنیت در فرهنگ کتابی لغت به معنای رهایی از خطر ، ایمنی روانی ، رهایی از هراس یا ترس یا تردید ، مشوش نبودن یا فقدان عدم اطمینان، نبودن احتمال ناکامی آمده است و در اصطلاح، فراهم شدن حالت یا شرایطی در جامعه است که افراد در آن، احساس آرامش خاطر کنند(ولیدی، ۱۳۷۸: ۵۴) . حالتی است که در آن فرد فارغ از ترس آسیب رسیدن به جان و مال یا آبروی خود یا از دست دادن آنهاست (لبافی، ۱۳۸۴: ۱۲) به نقل از آشوری، ۱۳۶۶: ۳۸). مفهوم امنیت ، مصونیت از ترس و تصرف اجباری بدون رضایت است که در آن ، افراد هراس و بیمی نسبت به حقوق و آزادی های مشروع خود نداشته باشند و به هیچ وجه حقوق آنان به مخاطره نیفتد (صدیق سروستانی و فیروزی ۱۳۸۹: ۱۹۵).

نظم نیز در ارتباط مستقیم با امنیت است و این دو با یکدیگر پیوند مستحکم دارند . در معنای نظم گفته- اند وضعیتی است که در آن همه چیز در جایگاه خویش قرار گرفته است . در تعریف دیگر، نظم به معنی فراهم کردن موقعیت و وضعیت مطلوب و شرایط سالم در جامعه با هدف صیانت از ارزش های معتبر اخلاقی ، اجتماعی و حفظ منافع فردی و اجتماعی است (ولیدی، ۱۳۷۸: ۵۲) . نظم را به معنای تألیف کردن، ضمیمه کردن و ایجاد مفارقه بین اشیای مختلف دانسته اند . وقتی دانه های مروارید در رشته خاصی قرار گیرند و به هم متصل شوند می گویند آنها منظم شده اند ؛ به عبارت دیگر، نظام، عامل و ملاک و محور پیوند اشیای مختلف است بنابراین انتظام به معنای پیوند، ارتباط و پیوستگی بین امور گوناگون است (پناهی، ۱۳۸۸: ۱۱).

مقوله نظم با امنیت به شدت به یکدیگر وابسته اند تا آنجا که گفته اند « در جامعه ، امنیت در نتیجه وجود نظم عمومی تحقق می یابد . جامعه بدون نظم اجتماعی فاقد امنیت خواهد بود و فقدان امنیت نیز حاکی از عدم وجود نظام اجتماعی مقتدر و مسلط است » (ترابی و گودرزی ، ۱۳۸۳: ۹۴) .

امنیت یکی از نیازهای فطری بشر است که با جوهر هستی انسان پیوند ناگسستنی دارد و از نظر تبارشناسی پیشینه‌ای به قدمت تاریخ بشر دارد. نیاز به امنیت از دیر باز تاکنون از دغدغه‌های اصلی انسان بوده است. خداوند متعال نیز در کلام خود از آن به عنوان نعمت یاد کرده است: (فلیعبدوا رب هذا البیت الذی اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف: ... و به آنان امنیت بخشید) (قریش/ ۴). علی (ع) می‌فرماید: (لا نعمه انما من الامن: هیچ نعمتی گواراتر از امنیت نیست) (نهج البلاغه انصاری، ج ۲: ۸۵۸). حتی عالم بزرگی همچون سید ابن طاووس معتقد است که علت پایداری سلطنت فرعون آن بود که او در برقراری امنیت برای مردم خود اهتمام داشت و به فریاد ستمدیدگان توجه می‌کرد و از ستمکاران انتقام می‌کشید با اینکه حکومت فرعون نماد مسجلی از کفر بود اما به دلیل تأمین امنیت مردم، خداوند جواز تداوم سلطنت و حکومت او را صادر کرد (صارمی، ۱۳۸۹: ۴۷).

بی تردید عنصر امنیت و آرامش در پیشرفت، توسعه، تکامل جامعه و شکوفایی استعدادها نقش کم نظیر دارد و هر گونه خلاقیت و فعالیت‌های اجتماعی اثربخش بدون امنیت به وجود نمی‌آید. امنیت به عنوان یک بستر و زیر ساخت مناسب، پدیده‌گرانبهایی است که سایر فعالیت‌های انسانی به واسطه آن موجودیت رو به رشد می‌یابند. در امنیت، آرامش فردی و جمعی محقق می‌شود، اندیشه‌های فعال و جستجوگر در همه حوزه‌های انسانی همچون حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی، علمی و مانند آن به سوی پیشرفت و ترقی به تکاپو می‌افتند؛ استعدادها مجال و عرصه بروز می‌یابند و میدان عمل آنها وسعت می‌یابد؛ زمینه‌های نشاط و شادابی مهیا می‌شود؛ خلاقیت‌ها شکفته می‌شوند؛ امور روند رو به جلویی پیدا می‌کنند و رضایت خاطر فردی و جمعی حاصل می‌شود. همه این امور در پرتو امنیت محقق می‌شود زیرا امنیت بستر و بسترساز ارتقا و تعالی جامعه و حیات انسانی است.

این بخش به تبیین کلیات مربوط به امنیت می‌پردازد تا ضمن آشنایی اجمالی با این کلیات و شاخصه‌های آن، زمینه‌ای مهیا شود تا در فصول بعدی به بررسی امنیت در عهد مغول پردازیم و نقش آن را در دگرگونی‌های اجتماعی که در آن عهد رخ داد تشریح کنیم.

## ویژگی های امنیت

### الف - تجزیه ناپذیری

امنیت جامع است یعنی هر حوزه ای را که برای اداره امور جامعه ضروری است در بر می گیرد. ابعاد امنیت مانند سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و ... باید در یک مجموعه هماهنگ و منظم پیگیری شود. پرداختن به هر یک از ابعاد بدون همگرایی و هماهنگی با ابعاد دیگر علاوه بر اینکه امنیت را نیست، بحران را در جامعه دامن می زند؛ زیرا تقسیم امنیت و سپردن آن به مدیریت های گوناگون و عدم ارتباط منطقی با هم، عملی نیست و الگوی مدیریت امنیت، تجزیه بردار و قابل انقسام نیست پس باید به یک هماهنگی برسند و بر یک مبنا اداره شوند (بهداروند، ۱۳۸۰: ۱۳).

### ب- نسبی بودن

امنیت از لحاظ ماهیتی، مفهومی نسبی است. فقدان تهدید، عنصر اساسی تعریف امنیت است و چون عده ای فقدان تهدید را آرزویی دست نیافتنی می دانند و به حداقل رساندن آن را ممکن می دانند لذا در اینجاست که امنیت مقوله ای نسبی تلقی می شود و نمی توان اصالتی برای امنیت مطلق تأمل شد. «از سوی دیگر، گستره امنیت در هیچ جایی کامل نیست بنابراین همواره از درصد برای بیان میزان امنیت موجود استفاده می شود لذا اعتقاد بر این است که امنیت نسبی است» (هندیانی، ۱۳۸۶: ۱۳).

### ج - عینی و ذهنی بودن

امنیت مفهومی است که دارای دو بُعد عینی و ذهنی است از بعد عینی امنیت به معنای ایجاد شرایط و موقعیت ایمن برای حفاظت و گسترش ارزش های اصولی و حیات ملی است. از بعد ذهنی امنیت به معنای احساس امنیت است. امنیت از بعد ذهنی ارتباط مستقیم با ذهنیت و ادراک مردم و دولت از آسیب پذیری و تهدیدات امنیتی دارد (نظری، ۱۳۸۹: ۳۹).



ولفرز در این خصوص می گوید: « امنیت در یک مفهوم عینی به فقدان تهدیدها نسبت به ارزش های اکتسابی تلقی می شود و در یک مفهوم ذهنی براساس فقدان دلهره و نگرانی از به مخاطره افتادن ارزش ها و توانمندی لازم در کسب نتایج منصفانه ارزیابی می شود » (کریمایی، ۱۳۸۴: ۱۴۱).

#### د- دیرینگی و وابستگی به اجتماع

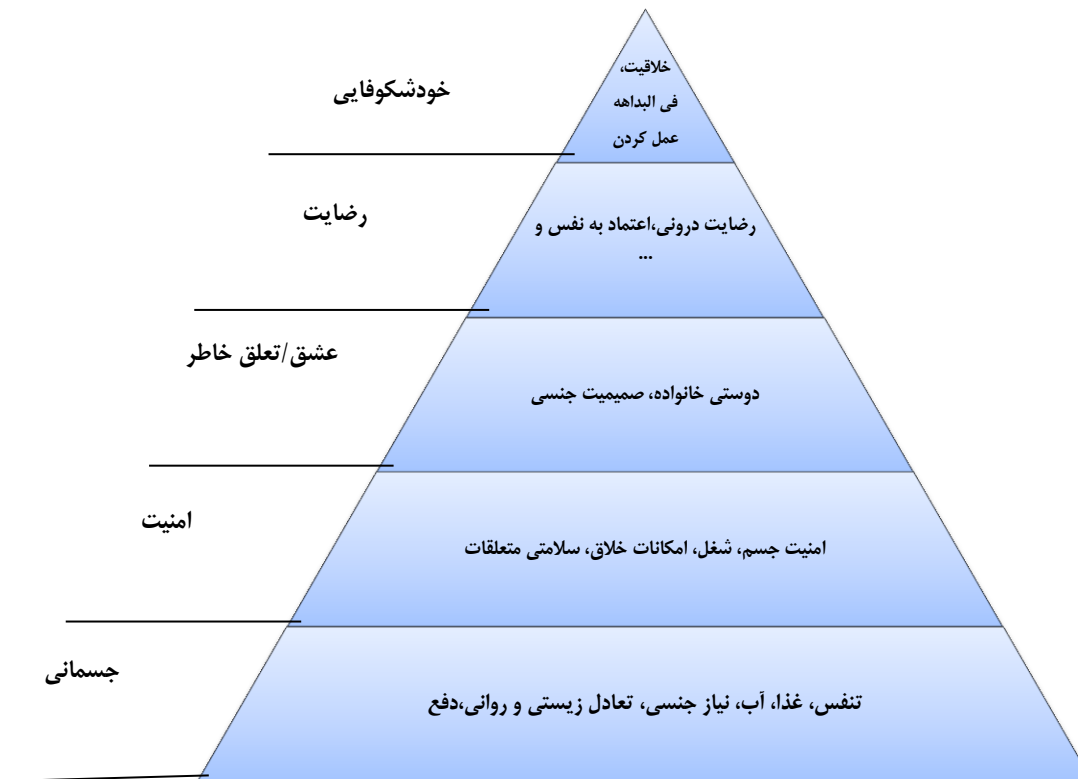
امنیت یکی از نیازهای فطری بشر است که با جوهر انسان پیوند ناگسستنی دارد از این رو واژه امن و امنیت از قدمتی به دیرینگی تاریخ بشر برخوردار است و حتی از جهتی واژه امنیت بر مفهوم اجتماع و جامعه مقدم است اما باید دانست که مفهوم امنیت در ظرف اجتماع متبلور خواهد شد یعنی انسان که به زندگی اجتماعی روی می آورد همین خصیصه مدنی الطبع بودن بشر و نیاز او به زندگی با دیگر هموعان، خود تأمین امنیت فردی را به امنیت اجتماعی وابسته کرده است (ولیدی، ۱۳۷۸: ۴۵). بعضی صاحبان نظر و اندیشه چون هابز تا آنجا پیش رفته اند که شرایط طبیعی را شرایط ناامن و شرایط اجتماعی را شرایط امنیت و ایمنی بر می شمارند (مؤذن جامی، ۱۳۷۸: ۳۸).

#### ه- ذاتی بودن

امنیت ذاتی است یعنی نیازمند علت نیست و ضروری و نیاز اولیه انسان است که این امر به دلیل اهمیت زیاد آن است یعنی برای زندگی از ضرورت های اولیه حیات و فعالیت های انسانی است.

#### و- نیاز اصلی بودن

« این نیاز یکی از نیازهای اساسی آدمی است و در سلسله مراتب نیازهای آدمی که توسط مازلو تعریف شده، بلافاصله بعد از نیازهای فیزیولوژی (نیاز به آب، غذا، هوا و...) قرار می گیرد و تنها با برآورده شدن این نیاز است که نیازهای والاتر و متعالی تر (نیاز به خلاقیت، خودیابی و...) مجال رشد و ظهور می یابند. برعکس به خطر افتادن این نیاز و عدم تحقق آن، موجب بازگشت افراد به سطوح ابتدایی تر رشد و تحول شخصیت می شود (پسنده، ۱۳۸۸: ۷۹).



### هرم سلسله مراتب نیازهای مازلو

#### ز- سلبی و ایجابی بودن

رویکردهای مطالعاتی در زمینه امنیت را می توان به دو رویکرد سلبی و ایجابی تفکیک کرد . در رویکرد سلبی ، امنیت به معنای نبودن تهدید تعریف می شود لذا در آغاز تأمین آن را تجهیز و تقویت توانمندی های نظامی می دانستند اما در رویکرد ایجابی ، امنیت مفهومی مستقل است و به معنای عدم تهدید نیست بلکه فرایند تولید اجتماعی است که در آن ، حداکثر منافع و مصالح جمعی تأمین می شود . در رویکرد ایجابی ، امنیت به ابعاد عینی محدود نمی شود بلکه احساس امنیت موضوعیت بیشتری پیدا می کند (صدیق سروسرستانی و نیمروزی، ۱۳۸۹ : ۲۰۴) .

## احساس امنیت

احساس امنیت به احساس رهایی انسان از اضطراب، بیم و خطر اطلاق می شود. در واقع زمانی که فرد احساس کند در جامعه و تعاملات اجتماعی، جان، مال، یا سلامتی وی در خطر نیست می توان گفت او دارای احساس امنیت است. این احساس امنیت از طریق اعتماد به ارگان های تأمین کننده امنیت، دولت، مدرسه، نظام اقتصادی، خانواده و... تأمین می شود بنابراین درجه اعتماد ورزی فرد به دیگران مشخصه مناسبی برای تعیین درجه احساس امنیت وی تلقی می شود (همان: ۱۹۶ به نقل از گروسی، ۱۳۸۶).

اگر چه برای ایجاد احساس امنیت، تحقق امنیت ضروری است اما در موارد بسیاری با تحقق یافتن امنیت، احساس امنیت ایجاد نمی شود یعنی با وجود امنیت واقعی، ممکن است آحاد جامعه احساس امنیت نکنند و تا حدودی مضطرب و نگران باشند. لذا باید میزان اعتماد ورزی فرد به دیگران (نهادهای تأمین کنند امنیت، دولت، مدرسه، خانواده و...) را با تلاش های فرهنگی افزایش داد. به اعتقاد بعضی نظریه پردازان احساس امنیت گاهی از خود امنیت بالاتر است زیرا نبودن آن می تواند تأثیرات مخرب روحی و روانی در فرد بر جای گذارد؛ بنابراین مسئله احساس امنیت مسئله حائز اهمیتی است که باید بر روی آن کار جدی انجام شود.

برای امنیت انواع مختلفی بر شمرده اند که ما بنا به مستندات عهد مغول از میان تمامی انواع با امنیت اجتماعی، فردی، اقتصادی، فرهنگی و ارزشی، قضایی، شغلی، روانی و ملی سروکار داریم که هر کدام در جایگاه خود تشریح خواهد شد.

## رابطه امنیت با نهادهای اجتماعی

علمای علوم اجتماعی برای امنیت رابطه مفهومی با نهادهای اجتماعی همچون خانواده، اقتصاد، تعلیم و تربیت، اخلاق و سیاست قائلند که بعضی آرای آنها در زیر تبیین می شود:

**خانواده:** خانواده در مفهوم کلی خود پدیده ای جهانی که در همه جا وجود دارد لذا در گستره جغرافیا که انسان زیست می کند و در عمق تاریخ تا آنجا که نشانی از حیات انسان مشاهده می شود خانواده وجود داشته

است (پور مؤذن ، ۱۳۸۸ : ۱۱۱) . نهاد خانواده از یک سو نیازمند امنیت است یعنی امنیت برای او در حکم نیاز اولیه زندگی است چنانکه در هرم سلسله مراتب نیازهای مازلو پس از نیاز فیزیولوژیک قرار می‌گیرد و بر این اساس، نیاز به امنیت یک نیاز روانی است که در صورت عدم ارضا ، روان آدمی آزرده می‌شود (همان : ۱۱۰) و از سوی دیگر ، خود می‌تواند امنیت ساز باشد یعنی به برقراری امنیت کمک کند . بی‌تردید استفاده از ظرفیت امنیت سازی خانواده ها می‌تواند اوضاع جوامع را بهبود بخشد و هزینه های امنیتی را کاهش دهد . وقتی خانواده ها در ایجاد امنیت سهیم باشند احساس امنیت بیشتری می‌کنند و خود را در قبال امنیت جامعه مسئول می‌دانند (همان ۱۱۵) .

تأثیرات خانواده بر خصوصیات شخصیتی و روانی افراد بسیار وسیع و پایدار است (رحیمی خورشید وند، ۱۳۸۸) از همین رو یکی از اصلی ترین نهادهای تأثیر گذار در برقراری امنیت در جامعه است زیرا حکم پله اول را دارد . در حقیقت هر گونه اقدامی در راستای امنیت سازی، باید از این مرتبه آغاز شود تا به تبع آن ، جامعه اصلاح شود .

**اقتصاد:** عبارت است از برقراری نظم بین روابط عوامل اساسی تهیه مایحتاج معیشتی و در آمد اعضای جامعه به طوری که نیازهای ضروری آنها تأمین شود و آنها از این جهت احساس کمبود نکنند زیرا احساس فقدان مواد و عناصری که برای حفظ و بقای انسان ضروری است موجب می‌شود آرامش و آسایش در جوامع انسانی سلب شود . نقش پررنگ اقتصاد در امنیت و متقابلاً نقش امنیت در احیای اقتصاد از مباحث مهمی است که مورد نظر کارشناسان است (هندیانی ، ۱۳۸۶ : ۲۵) چنانچه این حوزه فاقد امنیت باشد اقتصاد شکوفا نمی‌شود یعنی زیر ساخت های لازم و منابع و سرمایه کافی برای رونق اقتصادی و تأمین معیشت مردم حاصل نمی‌شود . پدیده هایی مانند جنگ ، ناآرامی ها و تنش ها و مانند آن ، عواملی هستند که مخل امنیت و در نتیجه بر هم زنده اقتصاد هستند و آن را تضعیف می‌کنند . از سوی دیگر فقر و توسعه نیافتگی از مهم ترین چالش هایی است که تأثیر مستقیم بر امنیت دارد یعنی می‌تواند آن را متزلزل سازد . از عوامل فقر و ضعف اقتصادی ، نابرابری در دسترسی به فرصت ها و منابع است . « نامنی اقتصادی نتیجه همین نابرابری بوده و توزیع نامناسب و غیر مناسب و غیر عادلانه منابع و فرصتها در نهایت منجر به توزیع نابرابر ثروت می‌شود» (کفشگر جلو دار، ۱۳۹۲) . خلاصه آنکه اقتصاد می‌تواند سطوح مختلفی را برای امنیت تعریف کند